

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

دلیل دوم محقق نائینی بر رجوع قید به ماده در قرینه متصله

عرض کردیم مرحوم محقق نائینی برای تأیید نظریه شیخ (قده) در رجوع قید به ماده در قرینه متصله دو دلیل اقامه فرموده‌اند. بیان دلیل اول گذشت.

دلیل دوم: اگر قید به ماده برگردد و بخواهد به ماده بعد الانتساب یعنی ماده منتسبه برگردد، لازمه‌ی آن این است که این قید، «مفروض الوجود» باشد. مفروض الوجود، یعنی تحصیل قید واجب نیست و مولا در مقام جعل، وجود قید را فرض کرده است. بعبارة آخری؛ کلمه «مفروض الوجود» در اصطلاح مرحوم نائینی و تلامذه ایشان به این معنا است که قیدی است که داخل در تحت طلب نیست و در حیز طلب واقع نشده، ولی اگر وجود او فرض شود، اینجا آن حکم محقق خواهد شد.

فرموده‌اند قید اگر به ماده به تنهایی برگردد عنوان مفروض الوجود را ندارد، اگر به ماده بعد الانتساب برگردد، عنوان مفروض الوجود دارد. و در مقام خطاب اگر مولا از قید چنین معنایی را اراده کند، یعنی به صورت مفروض الوجود، اینجا نیاز به بیان اضافه دارد. اگر مولا یک قیدی را آورد اما بیانی برای اینکه این قید عنوان مفروض الوجود را دارد نیاورد، یعنی قرینه‌ای اقامه نکرد بر اینکه این قید در حیز طلب واقع نشده، اینجا باید بگوییم این قید، عنوان مفروض الوجود را ندارد.

بعبارة آخری؛ اگر مولا یک قیدی را در کلام خودش ذکر کرد، ظهور در این دارد که تحصیل این قید لازم است. اگر گفت این عمل را مقیداً به این قید انجام بده، مثلاً فرمود «صلِّ مُتَطَهَّرًا» وقتی قیدی در کلام مولا ذکر می‌شود، ظهور در این دارد که همانطور که تحصیل اصل عمل برای مکلف لازم است، تحصیل این قید هم برای او لازم است. الان در عرف هم همین‌طور است. اگر گفتند درس بخوانید از روی دقت، این یعنی هم مقید که لزوم درس خواندن است و هم قید که از روی دقت است، تحصیلشان لازم است. پس در مقام خطاب و بیان، قیود، ظهور در لازم بودن تحصیل قید دارند.

البته اینها توضیحاتی است که ما برای کلام مرحوم نائینی داریم، اما عبارت ایشان در اینجا بسیار موجز است.

پس می‌فرمایند اگر قید بخواهد به خصوص ماده برگردد، نیاز به بیان اضافه دارد، برای اینکه قیود ماده، مفروض الوجود نیست، یعنی در حیز طلب و تحت طلب مولا واقع می‌شود. وقتی تحت طلب مولا واقع شد و طلب مولا به آن تعلق پیدا کرد، یعنی تحصیل آن لازم است. اما اگر این قید به ماده بعد الانتساب برگردد، عنوان مفروض الوجود را پیدا می‌کند، یعنی تحت طلب مولا واقع نمی‌شود و در حیز طلب نیست، یعنی به عبارت ساده، تحصیل آن لازم نیست.

آنگاه مرحوم نائینی در وجه دوم، ادعا می‌کنند که اگر مولا بخواهد قید را مفروض الوجود قرار دهد، نیاز به بیان زائد دارد. یعنی

علاوه بر ذکر قید، یک بیان اضافه‌ای هم لازم است و آن بیان اضافه این است که مولا تصریح کند که تصریح این قید لازم نیست. پس اگر این بیان را نیاورد، می‌فرمایند اطلاق خود قید و اصاله الاطلاق که در خود قید جریان دارد، ما را راهنمایی می‌کند به اینکه اینجا این قید، عنوان مفروض الوجود را ندارد و مربوط به ماده است و به ماده برمی‌گردد.

تفاوت دلیل اول و دوم محقق نائینی

بعد فرموده‌اند فرق بین وجه دوم با وجه اول این است که در وجه اول به اطلاق ماده منتسبه استدلال می‌کردیم و می‌گفتیم ماده منتسبه عنوان اکثر دارد و خود ماده عنوان متیقن و اقل دارد و ما به اصاله الاطلاق در ماده منتسبه، شک در زائد در قدر متیقن را از بین می‌بریم.

پس در وجه اول به اصاله الاطلاق در ماده منتسبه استدلال می‌کردیم، اما در وجه دوم به اصاله الاطلاق در خود قید استدلال می‌کنیم. اطلاق قید اقتضا دارد که مفروض الوجود نیست. اگر مفروض الوجود نشد دیگر تحصیل این قید واجب می‌شود، چون اگر مفروض الوجود باشد تحصیل آن لازم نیست. در نتیجه با این وجه دوم هم ثابت کردیم، در قیود متصله قید به ماده برمی‌گردد.

مرحوم محقق نائینی بعد از ذکر دو دلیل فرموده‌اند: «هذا و لا يخفى»، اصلاً در قرائن متصله محلّ و وجهی برای نزاع نداریم. می‌فرمایند در ملابسات (که مراد از ملابسات در اینجا قرائن متصله است)، قید، ظهور در رجوع به ماده دارد. مثلاً اگر مولا فرمود: «صَلِّ مُتَطَهَّرًا»، و هیچ قرینه‌ای خاصه‌ای برای اینکه این قید به ماده منتسبه برگردد ارائه نکرد، اینجا این قید ظهور در رجوع به ماده دارد. با چنین استظهاری که در جمیع ملابسات قید ظهور در رجوع به ماده دارد، فرموده‌اند اصلاً نزاع در قرینه متصله جریان ندارد. اینجا بحث ایشان در قرینه متصله تمام می‌شود.

بررسی کلام محقق نائینی نسبت به قرائن منفصل

قبل از اینکه قسمت دوم فرمایش نائینی که مربوط به قرائن منفصله است را عرض کنیم، همین قسمت اول را بررسی اجمالی کنیم تا ببینیم این فرمایش تام است یا خیر؟ چون در این قسمت اول نکات و مطالب متعددی وجود دارد.

نکته اول: مرحوم نائینی در اینجا اقل و اکثر را در نظر گرفته‌اند. در وجه اول فرموده‌اند این قید یا به ماده بر می‌گردد یا به ماده بعد الانتساب برمی‌گردد و در هر دو فرض، رجوع قید به ماده، یقینی است. قید متیقناً به ماده رجوع کرده و شک ما در زائد بر آن است، و در زائد بر آن، به اصاله الاطلاق تمسک می‌کنیم. آیا این فرمایش درست است یا نه؟ یعنی الان که مولا می‌فرماید «صَلِّ مُتَطَهَّرًا»، اینکه آیا ما قید را به ماده برگردانیم یا به ماده منتسبه، آیا اینجا ماده عنوان متیقن را دارد و ماده منتسبه عنوان زائد را دارد، یا اینکه نه؟ درست است که در لفظ مقداری با هم اشتراک دارند، اما ماده منتسبه با خود ماده تباین دارد. بین رجوع قید به ماده، و رجوع به ماده منتسبه، اینجا مسأله متیقن‌گیری، و اینکه این مقدار که رجوع‌اش به ماده باشد یقینی است، وجود ندارد.

به نظر می‌رسد بین اینها تباین وجود دارد. اگر از اول این نسبت اقل و اکثر بین اینها مطرح بود، اصلاً جایی برای این نزاع باقی نمی‌ماند. ما نزاع را در بحث اقل و اکثر می‌بریم و آنجا می‌گفتیم باید ببینیم در دوران بین اقل و اکثر چه مبنایی داریم. مشهور در دوران بین اقل و اکثر، در اکثر برائت جاری می‌کنند و شک در اکثر را نفی می‌کنند. آنگاه همان مشهور در اینجا می‌گویند قید به هیئت برمی‌گردد. هیئت یا به قول شما ماده منتسبه، اینجا عنوان اکثر را دارد.

اشکال اول استاد بر فرمایش محقق نائینی

اشکال اول: به نظر ما این یک اشتباه بسیار مهمی در فرمایشات مرحوم نائینی است که ایشان فرموده‌اند بین رجوع قید به ماده و رجوع قید به ماده منتسبه، بخاطر لفظ ماده، یک قدر متیقن داریم. در حالی که قدر متیقن آنجایی است که اقل و اکثر باشد و اکثر، متضمن اقل است با یک اضافه‌ای. اما کسی مثل محقق نائینی که قبلاً وقتی نظریه ایشان را بیان می‌کردیم، خیلی سرسختانه می‌فرمود مقصود شیخ انصاری در نزاع بین او و مشهور که شیخ می‌گوید قید به ماده رجوع می‌کند، مراد ماده منتسبه است، اصلاً رجوع قید به ماده معنا ندارد. بین ماده منتسبه با ماده تباین وجود دارد. ماده بنفسها، عنوان بشرط لا را دارد، اما ماده منتسبه عنوان بشرط شيء را دارد. آیا بین بشرط لا و بشرط شيء می‌توان قدر متیقن‌گیری کرد؟!

بنا بر تعبیر و میزانی که در منطق و فلسفه یاد گرفته‌ایم ما اگر بخواهیم ببینیم بین دو چیز تغایر و تباین وجود دارد یا خیر، باید دید از نظر آن اعتباراتی که در ماهیت ذکر کرده‌اند، کدام اعتبار بین آنها وجود دارد؟ اگر گفتیم قید به ماده بنفسها رجوع می‌کند یعنی به ماده بشرط لا، یعنی ماده با قطع نظر و با عدم توجه به هیئت، خود ماده مقید به این قید می‌شود. پس ماده می‌شود بشرط لا، ماده منتسبه می‌شود بشرط الانتساب. آیا بین ماده بشرط لا و ماده بشرط الانتساب می‌توان قدر متیقن درست کرد؟! خیر، چون بین این دو تباین وجود دارد، به هیچ وجهی نمی‌توان بین این دو تباین و تغایر درست کرد.

اشکال دوم استاد بر فرمایش محقق نائینی

اشکال دوم: در این قسمت فرمایش نائینی این است که سَلَمْنَا بین این دو، عنوان اقل و اکثر وجود دارد. ولی شما فرمودید برای رجوع قید به ماده نیاز به بیان اضافه نداریم، برای رجوع قید به ماده منتسبه به بیان اضافی نیاز داریم. چرا؟ بیان، یک امر عرفی است، باید دید عرف در کجا متکلم را موظف به بیان می‌کند. آیا مجرد اینکه ماده، اقل است و ماده منتسبه، اکثر است، باید بلافاصله بگوییم پس اکثر نیاز به بیان اضافه دارد؟ مگر هر کجا یک اکثری را مولا اراده کرد، باید بگوییم یک بین اضافه‌ای دارد؟ خیر، ممکن است در یکجا عرفاً کلام متکلم از اول ظهور در اکثر دارد، برای نفی اکثر و برای اراده اقل، یک بیان اضافه‌ای لازم باشد.

بعبارة آخری؛ مرحوم نائینی دلیلی نیاورده‌اند بر اینکه چرا رجوع به ماده منتسبه یک بیان زائیدی را نیاز دارد و رجوع قید به ماده بنفسها آن بیان زائد را نیاز ندارد. اگر بگویند ماده منتسبه، عنوان اکثر دارد و ماده، عنوان اقل، عرض کردیم مجرد اینکه یک چیزی عنوان اکثر دارد، دلیل بر این نمی‌شود که بگوییم اکثر فقط نیاز به بیان اضافه دارد.

ملاک آن، عرف است و عرف ممکن است در جایی بگوید اکثر، ظاهر کلام متکلم است، برای رجوع آن به اقل، قرینه می‌خواهیم. مثلاً در استثناء عقیب جمل متعدده، عرف ممکن است ادعا کند این استثناء به همه جمل بر می‌گردد و ظهور در این دارد و اگر متکلم بخواهد این استثناء را به خصوص جمله اخیر برگرداند باید قرینه‌ای اقامه کند. کما اینکه بعضی از اصولیین همین نظریه را دارند.

پس اینکه چیزی اکثر بود بگوییم نیاز به بیان اضافه دارد، اما اقل نیاز به بیان اضافه ندارد، برای ما میزان نیست. میزان در بیان اضافه و عدم احتیاج به بیان اضافه، عرف است.

این مطلب که عرض می‌کنم در بسیاری از جاها مفید فایده است. یعنی نباید گاهی اوقات روی اصطلاحات اصولی پیش برویم، و بگوییم بحسب اصطلاح این یکی است و آن دو تا، این اقل است، آن اکثر است، این کم است و آن زیاد است و برای اراده آن زیادت، مولا باید بیان اضافه بیاورد. نه، ملاک و میزان آن، عرف است و عرف در بعضی جاها می‌گوید اکثر نیاز به بیان اضافه دارد و در بعضی از موارد هم می‌گوید اقل نیاز به بیان اضافه دارد. مثل همین استثناء عقیب جمل متعدده.

در استثناء عقیب جمل متعدده؛ یک نظریه این است که این استثناء به جمیع جمل برمی‌گردد و کسانی که می‌گویند به جمیع جمل بر می‌گردد، می‌گویند ظهور این قید این است که وقتی متکلم 5 یا 6 جمله پشت سر هم آورد، بعد در آخر یک استثنایی دارد، ظهور در این دارد که به همه بر می‌گردد. اگر بخواهد خصوص اقل که آن جمله اخیر است را اراده کند، بیان می‌خواهد. پس مبنای این نظریه این است که اقل و اکثر بودن، مدار برای ظهور نیست. بگوییم چون این اقل یقینی است و اکثر مشکوک است، پس اکثر نیاز به بیان دارد، حالا که بیان نیست پس ظهور در اقل پیدا کند.

عرض کردیم اینها یک ملاکات عقلایی عرفی روشن دارد. عرف در بعضی از موارد می‌گوید برای اراده اکثر قرینه لازم است. مولا فرموده «أَقِمُوا الصَّلَاةَ»، یک نماز هم بخوانیم امثال حاصل شده. برای اینکه هر روز، روزی پنج بار نماز بخوانیم، قرینه می‌خواهد. این خیلی روشن است.

اما در بعضی از موارد است که رجوع به اقل و اراده خصوص اقل، در نزد عرف نیاز به قرینه دارد، صرف این متقین بودن، کافی انعقاد در ظهور در نزد عرف نیست.

بنابراین اشکال دوم ما به مرحوم نائینی این است که، شما که می‌فرمایید رجوع قید به ماده منتسبه، نیاز به بیان زائد دارد، نه، هر دو نیاز به قرینه دارد. متکلم قیدی را در کلامی آورده، احتمال دارد این قید به ماده و یا ماده منتسبه برگردد، هر دو احتمال هم مساوی است، باید برای اراده هر کدام، قرینه اقامه کند. قرینه اقامه نکرد، بیان متکلم می‌شود مجمل.

اشکال سوم استاد بر فرمایش محقق نائینی

اشکال سوم: ما اصلاً چیزی به نام ماده منتسبه در کلام متکلم نداریم. کلام متکلم یک ماده و یک هیئت دارد و شیء سوم و شق ثالثی بنام ماده منتسبه در کلام متکلم که بخواهد قید به آن برگردد نداریم. نتیجه حمل را ما اضافه می‌کنیم. قید از وجوبات لفظیه است، این هم نیاز به لفظ دارد، مقید هم باید لفظی در کلام باشد، این لفظ، یا ماده است یا هیئت. اگر یک چیزی انتزاعی درست کنیم به نام ماده منتسبه، یا به قول ایشان نتیجه الحمل، این چیزی نیست که در کلام باشد و بخواهد مقید باشد، اینها چیزهای انتزاعی است که ما بر کلام متکلم تحمیل می‌کنیم.

اشکال چهارم استاد بر فرمایش محقق نائینی

اشکال چهارم: نکته خیلی خوبی را مرحوم نائینی فرمودند که ما نحن فیه از قبیل احتفاف کلام بما یصلح للقرینة نیست و بین ما نحن فیه و آنجایی که یک استثناء عقیب جمل متعدده در می‌آید فرق وجود دارد. اما فرق آن برای ما روشن شده است. متکلم گفته «صَلِّ مُتَطَهِّرًا»، متطهراً می‌تواند قید صلاة باشد و یا قید وجوب باشد. پس کلام محفوف به چیزی است که یصلح للقرینة، چرا شما بین ایجاب و استثناء عقیب جمل متعدده فرق گذاشتید؟ یا آنجایی که قیدی اجمال مفهومی دارد، فرمودید در آن دو مورد، کلام محفوف بما یصلح للقرینة است، اما در ما نحن فیه نیست و هیچ دلیلی بر این فرض اقامه نکرده‌اند.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ